عبرت

ماجرای تلخ دانشجویی که اسیر هوس شد

صدیقی- شرمسار است و حرفی برای گفتن ندارد. دختر جوان و دانشجوی دیروزی که اشک مجال صحبت به او نمی دهد، آهسته می گوید: از کجا بگویم؟ از خانواده ام که به خاطر کار زشتم سر افکنده شدند یا از جوانی و آینده ام که سر یک بزنگاه افسار زندگی ام را به دست هوس و شیطان دادم و به خاک سیاه نشستم.

همه چیز از دانشگاه و دوستی با هم کلاسی بی قید و بندم شروع شد. روستایی بودم به همین دلیل در یک خانه مجردی در شهر ساکن شدم. بعد از گرفتن خانه مجردی دوست دانشگاهی ام در نقش شیطان ظاهر شد و به من پیشنهاد داد از این موقعیت استفاده کنم و با پسران هم کلام و همدم شوم و خوش باشم.

اول از پیشنهادش ناراحت شدم و از عواقب آن ترسیدم چون تا آن موقع اصلا با جنس مخالف صحبت نکرده بودم چه برسد به رابطه. بالاخره مدتی گذشت و دوست نارفیق ام با احمق و پاستوریزه خطاب کردن، مرا تحریک و وارد منجلاب کرد. دوست دانشگاهی ام تنوع طلب و با پسرهای زیادی دوست بود و به جای درس و کتاب داستان های عاشقانه را در کوچه و خیابان ها دنبال می کرد و با خوش و بش کردن با نامحرمان، اوقاتش را می گذراند. اولین بار که با یک پسر غریبه در خانه مجردی ام هم کلام شدم از خجالت زبانم بند آمده بود اما رفته رفته یخ بین ما با آتش هوس دوستم آب شد.

کم کم عشق و عاشقی و دوستی های خیابانی جای درس را گرفت و با غرق شدن در رابطه های نامشروع از عفت، حیا و شرم دور شدم. این دوستی های خیابانی کار را به جایی کشاند که کم کم در دام اعتیاد گرفتار شدم. رابطه های افسار گسیخته من ادامه پیدا کرد تا این که یک شب پا در لانه شیطانی دو پسر خلافکار گذاشتم و از سوی آن ها به شدت مورد آزار و اذیت قرار گرفتم. بعد از گذشت مدتی از آن شب تلخ فهمیدم باردار شده ام. دستپاچه و سرگردان شده بودم تا این که به پیشنهاد دوست شیطان صفت ام مقداری قرص خوردم تا جنین را سقط کنم. می ترسیدم به بیمارستان بروم و به خاطر رابطه نامشروعم گیر بیفتم. با زدن آمپول و خوردن قرص، جنین سقط نشد و در شکم ام فوت کرد. با این اتفاق هولناک بدتر از قبل دچار وحشت شدم، نه راه پس داشتم و نه راه پیش چون از همه طرف در محاصره قرار گرفته بودم. به ناچار مجبور شدم به یک درمانگاه مراجعه کنم و تحت عمل جراحی قرار بگیرم. بعد از این موضوع خانواده ام قضیه بارداری ام را فهمیدند و با من برخورد بسیار شدیدی کردند. بعد از ترخیص از درمانگاه برادرم به خاطر اعتیادم مرا به کمپ آورد تا ترک کنم و بعد از آن تصمیمی برای خودم بگیرم چون خانواده ام مایل به دیدن و پذیرش من نیستند و مرا رها کرده اند.

ورق‌هایی از پرونده یک سارق

صدیقی

یک روز که قصد داشتم دنبال همسرم که در خانه پدرش بود بروم در حاشیه شهر و وسط خیابان بنزین تمام کردم و ماشین خاموش شد. زمانی که سراغ کارت عابر بانک یارانه ام رفتم پولی در حسابم نبود برای همین فکر بنزین دزدی به سرم زد. این ها بخشی از صحبت های مردی است که درباره ادامه زندگی دودی اش می گوید: یک دنده و مغرور بودم و اصلا با نصیحت میانه ای نداشتم.

بعد از گرفتن سیکل ام، ترک تحصیل کردم و سراغ مسافرکشی و بعد از مدتی به خدمت سربازی رفتم. محل خدمت سربازی ام زندان بود و همین ماجرا من را وارد بازی های خطرناک کرد.

در زندان با اکثر زندانی های بند باز رفیق بودم و این گونه با مواد و سیگاری آشنا شدم. بیرون از زندان زمان مرخصی با زندانیان به طور تفننی سیگاری می کشیدم و کم کم به سمت تریاک کشیده شدم.

بعد از اتمام دوره سربازی دوباره مسافرکشی کردم و چون مزه مواد آن دوره هنوز زیر دندانم باقی مانده بود این بار با مسافرهای اهل دود طرح دوستی می ریختم و با آن ها بساط مواد را پهن می کردم تا این که بالاخره در دام هیولای افیونی گیر افتادم. هیچ کس از اعتیادم خبر نداشت و حتی زمان ازدواجم با ترفند خاصی توانستم جواب آزمایش ام را منفی کنم و کسی از اعتیادم بویی نبرد. اما بعد از ازدواج تشت رسوایی اعتیادم افتاد و دستم رو شد.

پس از آن خانواده ام با تهدید چندین بار من را در کمپ ترک اعتیاد بستری کردند اما فایده ای نداشت چون اصلاح پذیر نبودم و روزی که برای خرید مواد به ساقی مراجعه کردم دستگیر شدم و به زندان افتادم. بعد از گذراندن دوران محکومیت ام آزاد شدم و دوباره مسافرکشی را از سر گرفتم که از طریق برخی مسافرها با سه دود آشنا شدم. اوایل خیلی با مصرف هروئین(سه دود) سرحال و قبراق می شدم اما رفته رفته گیرایی مواد کم شد و برعکس مصرفم بالا رفت. با ادامه این کار تمام پس انداز و سرمایه ام را سر مواد خرج کردم و

کارم به جایی رسید که دیگر توان پرداخت اجاره خانه را نداشتم.

به همین دلیل مجبور شدم در زیرزمین نمور و تاریک خانه پدرم ساکن شوم. همسرم که اوایل خیلی به من سخت نمی گرفت این اواخر از رفتارهای ناهنجار من به ستوه آمد. بعد از گذشت مدتی از زندگی مشترک مان صاحب یک فرزند شدیم و خرج مان زیاد شد به گونه ای که یک روز پول خرید بنزین را نداشتم و دست به سرقت بنزین از یک خودروی پارک شده زدم اما صاحبش از راه رسید و با هم گلاویز شدیم.

بعد از درگیری از صحنه فرار کردم و شاکی از من شکایت کرد تا این که بعد از دو سال فرار و موش و گربه بازی با لو دادن پدرم گیر افتادم و دوباره سر از زندان درآوردم. بعد از مدتی حبس، پدرم به خیال این که سر به راه شده ام رضایت شاکی را جلب کرد و من را از زندان بیرون آورد. بعد از آزادی ماشین ام را فروختم و آس و پاس شدم و با کمک خواهرم یک نیسان خریدم تا هزینه زندگی ام را با کار کردن با آن تامین کنم. این بار به پیشنهاد راننده های جاده به خاطر ترقی در کارم و همچنین هوشیاری بالا حین رانندگی سراغ مصرف شیشه رفتم و با ادامه این کار، خواهرم ماشین را فروخت و زندگی ام از هم پاشید و به ته خط رسیدم. پدرم به خاطر زن و فرزندم دوباره دلش به حال من سوخت و ماشین زیر پایش را در اختیار من گذاشت تا با آن کار کنم . روزی که خواستم دنبال همسرم که در خانه پدرش بود بروم در حاشیه شهر و وسط خیابان بنزین تمام کردم و ماشین خاموش شد.

زمانی که سراغ کارت عابر بانک یارانه ام رفتم دیدم پولی در حسابم نیست برای همین فکر بنزین دزدی به سرم زد. زمان سرقت بنزین از باک یک خودروی پارک شده این بار هم از سوی صاحبش غافلگیر شدم و برعکس مورد قبلی نتوانستم فرار کنم و به زندان افتادم. بعد از آزادی دوباره روز از نو و روزی از نو؛ سراغ مواد رفتم و حتی با رفتن به کمپ هم از کارهای زشت دست بردار نبودم تا این که همسرم طاقتش طاق شد و با گرفتن حضانت بچه از من جدا شد.

روزی که به خانه پدرم رفته بودم زمان خروج دیدم کسی روی دست من بلند شده و باتری ماشین ام را که در واقع مال پدرم بود سرقت کرده است. غرورم اجازه نمی داد پول باتری را از پدرم بگیرم و حاضر شدم سرقت کنم اما دستم را جلوی کسی دراز نکنم، برای همین به فکر تلافی افتادم و باتری یک خودروی دیگر را سرقت کردم و به راه افتادم. هنوز چند کوچه از خانه پدرم دور نشده بودم که با یک خودروی دیگر که درهایش باز بود مواجه شدم و با طمع ورزی باتری آن را هم سرقت کردم .

سپس سراغ یک مالخر رفتم تا آن را بفروشم اما مثل دفعات قبل دستبند قانون به دستانم قفل شد و به زندان افتادم. بعد از زندانی شدن با قید سند آزاد و در این حین با فردی آشنا شدم و برعکس دفعات قبل این بار نصیحت های او به دلم نشست و از طرفی خودم هم از این زندگی خسته شده بودم برای همین تصمیم گرفتم به کمپ بیایم و بعد از پاک شدن زندگی بدون دود داشته باشم.

در شیروان رخ داد:

کشف ۱۰ کیلو گرم مواد مخدر سنتی

عوض زاده- فرمانده انتظامی شیروان از کشف ۱۰ کیلو و ۴۰۰ گرم موادمخدر از نوع تریاک در شهرستان شیروان خبر داد. سرهنگ «مسعود وحیدی» با اعلام این مطلب افزود: در پی اخبار رسیده مبنی بر این که شخصی با هویت مشخص در زمینه تهیه مواد مخدر از استان های جنوب کشور و توزیع آن در شهرستان شیروان فعالیت دارد، موضوع در دستور کار مأموران مبارزه با موادمخدر فرماندهی انتظامی این شهرستان قرار گرفت. وی با اشاره به این که مأموران سوژه مورد نظر را در ورودی شهرستان شیروان شناسایی و پس از تعقیب آن را متوقف کردند، بیان کرد: مأموران در بازرسی از خودرو مقدار ۱۰ کیلو و ۴۰۰ گرم مواد مخدر از نوع تریاک کشف کردند.وی خاطرنشان کرد: در این زمینه یک متهم زن دستگیر و یک دستگاه خودروی توقیف شد.

در راهروی دادگاه خانواده

شکایت از همسر با چاشنی خرمالو

صدیقی- زنی به اشتباه خرمالو را به جای گوجه فرنگی طبخ کرد و به واسطه این اتفاق مورد غضب همسرش قرار گرفت و کارشان به دادگاه کشیده شد.

یک زن روستایی زمان برگشت از شهر بنابر سفارش شوهرش به خرید مقداری گوجه فرنگی(خرمالو) اقدام کرد اما نمی دانست با این اشتباهش دچار دردسر می شود.

مصدوم که از ناحیه دماغ و صورت دچار شکستگی شده بود به تشریح ماجرا پرداخت و گفت: همسرم علاقه زیادی به گوجه فرنگی داشت و هر بار که برای خرید به شهر می آمد مقدار زیادی می خرید. این ماجرا ادامه داشت تا این که یک روز خودم برای کاری از روستا به شهر آمدم و بنابر سفارش او کمی گوجه فرنگی خریدم.

وقتی به مغازه میوه فروشی که شلوغ بود رفتم از فروشنده تقاضای چند کیلو گوجه فرنگی کردم و او یک پلاستیک در اختیارم گذاشت تا خودم از جلوی در مغازه از داخل سبدها بچینم.

چند جعبه گوجه فرنگی کنار هم گذاشته شده بود و من که تا آن موقع خرمالو ندیده و نخورده بودم، به اشتباه و به دلیل تشابه ظاهری، چند کیلو خرمالو به جای گوجه فرنگی خریدم و به روستا برگشتم.

از بد اقبالی همان شب دوستان شوهرم مهمان مان بودند و همسرم از من خواست با گوجه ها یک غذای سبک درست کنم. زمان ریز کردن گوجه فرنگی ها (خرمالوها) کمی دودل بودم اما فکر کردم احتمالاً گوجه فرنگی ها گلخانه ای است برای همین کمی ظاهرش فرق دارد.

زمانی که غذا را درست کردم و سر سفره گذاشتم شوهرم به اتفاق دوستانش با ولع خاصی شروع به خوردن کردند ولی هنوز چند لقمه از گلوی شان پایین نرفته بود که دیدم یک جور خاصی به املت نگاه می کنند و زیر لب چیزهایی به هم می گویند. زمانی که دوستان شوهرم به ماجرا پی بردند شروع به مسخره کردن من و شوهرم کردند در آن لحظه شوهرم به شدت از دستم عصبانی شد و دعوا به پا کرد.

بعد از رفتن مهمانان شوهرم که به گفته خودش به خاطر اشتباه ساده لوحانه ام خیلی پیش دوستانش خجالت زده شده بود به من حمله ور شد و چند مشت بر صورتم کوبید و دماغم را شکست. صبح روز بعد به خاطر شکستگی بینی ام به درمانگاه رفتم و چند روز بعد به خاطر این کار زشت شوهرم به دادگاه آمدم تا از دست او شکایت کنم چون به خاطر اشتباهم، نزد فامیل برایم آبرویی نگذاشت.

لذت سرگرمی

پاسخ صحیح هر سرگرمی، یک شانس قرعه‌کشی
قرعه کشی و اسامی برندگان، شنبه هر هفته

جوایز نقدی و غیرنقدی هفتگی

خط اختصاصی پاسخ‌ها و نظرات: ۳۰۰۰۷۲۲۵۲
اطلاعات بیشتر در وب سایت 1sargarmi.ir

کاهش استرس+لذت مسابقه=فراغت مفید

یک پیشنهاد

برای اوقات فراغت مفید در مدارس

● محمدمهدی رنجبر

پیدا کردن مسیر صحیح در مارپیچ، از آن سرگرمی هایی است که در سراسر جهان طرفدار دارد. این سرگرمی که قانونش بسیار ساده است، چون هیچ دستورالعمل خاصی ندارد، لذا به زبان خاصی هم وابسته نیست و مرد و زن و کودک و پیر و جوان مخاطبش هستند. جالب است که بدانید این سرگرمی در گروه «سرگرمی های منطقی» دسته بندی می شود. تنها این منطق برای حل سرگرمی های مسیریابی نیاز است: «در هر دوراهی، یکی از راه ها صحیح است و دیگری غلط است. راه صحیح را ادامه دهید».

اما بین انواع سرگرمی های مسیریابی، «نقش یاب مارپیچ» لذت بخش ترین نوع است! چرا که در مسیریابی های عادی، پس از حل کردن سرگرمی، چیز خاصی کشف نمی شود و فقط بیرون آمدن از مسیر موفقیت محسوب می شود. اما در هر «نقش یاب مارپیچ» تصویری نهفته است که با پیدا کردن مسیر صحیح، کشف می شود.

نقش یاب های مارپیچ، به دو نوع «تک رنگ» و «رنگی» تقسیم می شوند که بیش از سه ماه است که در روزنامه خراسان نوع رنگی آن را روزهای یکشنبه و چهارشنبه می توانید ببینید. این سرگرمی هم مثل تمام نقش یاب های دیگری که در روزهای مختلف هفته تقدیم می کنیم، تک جوابه (یونیک) است. لذا می شود روی آن مسابقه برگزار کرد.

به دلیل قابلیت برگزاری مسابقات، به مربیان پرورشی و کادر مدارس پیشنهاد می کنم در بعضی از روزهای یکشنبه و چهارشنبه با خرید چند عدد روزنامه خراسان، این سرگرمی را در یک کلاس به صورت گروهی به مسابقه بگذارند و لذت آن را به دانش آموزان بچشانند تا یک فعالیت فوق برنامه به یادماندنی را در ذهن آن ها رقم بزنند.

موفق و پیروز باشید و حرفه‌ای

پاسخ مسابقه‌های قبل

نقش یاب مارپیچ

یک‌شنبه‌ها و چهارشنبه‌ها

■ **قانون:** در این مارپیچ یک تصویر پنهان شده است! برای کشف آن باید «یک خط شکسته مارپیچ» پیدا کنید که از ورودی مارپیچ وارد شود و از خروجی آن بیرون برود. این خط باید بدون «شاخه» و «دوراهی» باشد. وقتی مسیر صحیح پیدا شد، هر خال رنگی که در مسیر باشد به شما می گوید که ادامه مسیر را تا خال بعدی با چه رنگی پُررنگ کنید تا تصویر آشکار شود.

■ **پیشنهاد می‌شود که:** در هر دوراهی، مسیرهای انحرافی بن بست را با خطوط کمرنگ مشخص کنید تا به اشتباه نیفتید. به خال های رنگی در مسیرهای بن بست بی اعتنا باشید.

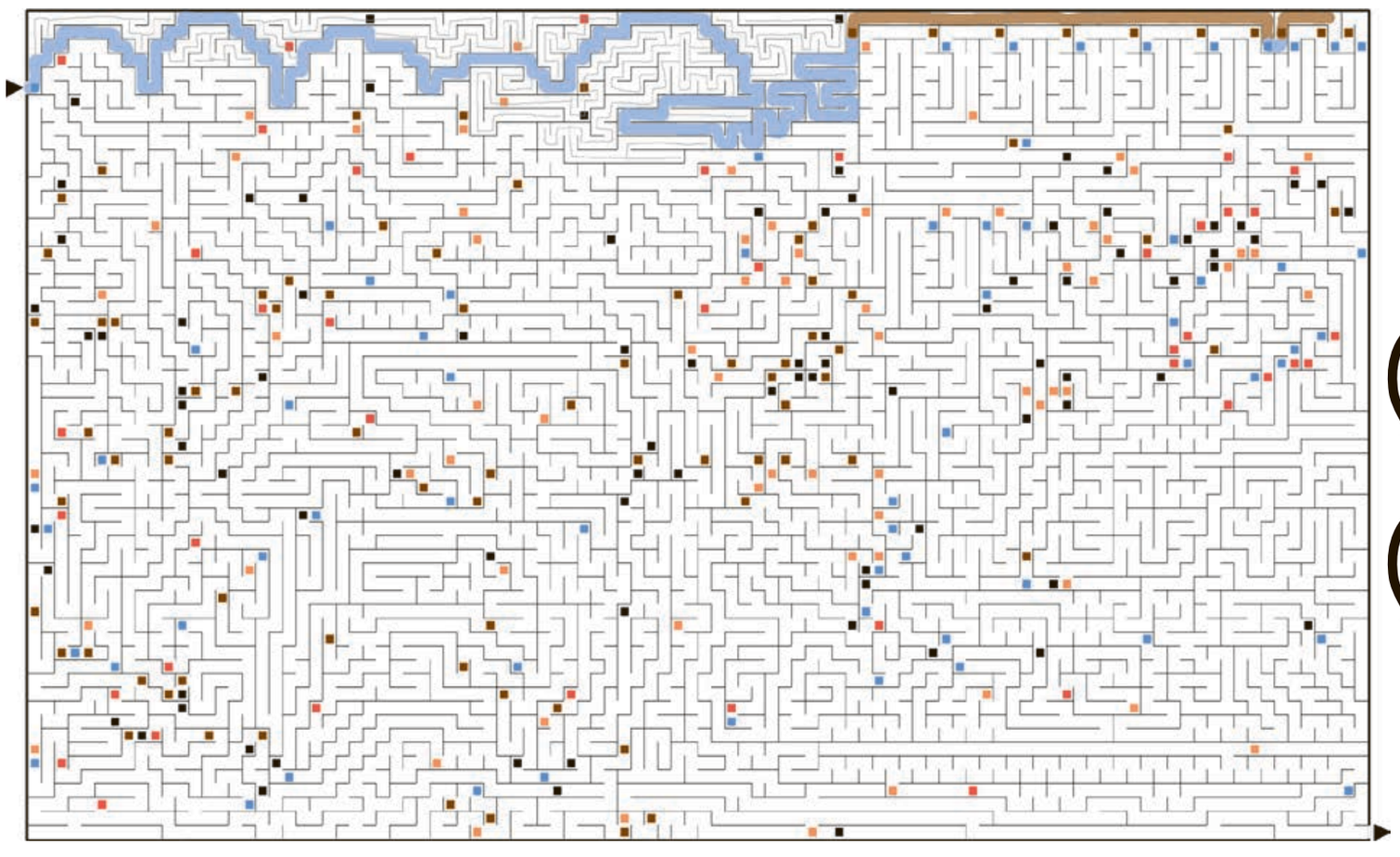

ساده

۳۰ دقیقه

برای ارسال پاسخ و شرکت در مسابقه، دو تا از اجزای تصویر این معما را در متن پیامک تان نام ببرید.

سودوکو

هر روز

■ **قانون:** ارقام ۱ تا ۹ را در خانه‌های خالی بنویسید طوری که در هر سطر، در هر ستون و در هر مربع ۳ در ۳ هیچ رقمی تکراری نباشد.

بسیار ساده — ۱۰ دقیقه

۹		۳	۴		۸			۲
	۸		۹	۶	۷	۱		۵
	۶	۱		۲				۴
					۵	۳	۱	
	۷	۹	۳					
۴				۵		۶	۷	
۸		۷	۶	۳	۲		۵	
۵			۱		۴	۲		۹

برای ارسال پاسخ و شرکت در مسابقه، ارقام سطرهای اول و دوم و سوم از هر سودوکوی حل شده را به ترتیب از خانه بالا-چپ تا خانه پایین-راست به صورت یک عدد ۲۷ رقمی (بدون فاصله، اینتر یا کاراکتر دیگری) پیامک کنید.

متوسط — ۳۰ دقیقه

	۵		۲	۴				
					۱		۹	
	۳				۵	۱		
		۹	۵			۷		۲
۱		۵		۸		۹		۶
۸		۶			۹	۵		
		۳	۹				۵	
	۹		۱					
				۶	۸		۴	

حرفه‌ای‌ها و مدعیان سودوکو درجه دشواری هر سودوکو + زمان حل شان را پیامک کنند. مثال: متوسط ۰۰:۱۲:۲۰

بسیار سخت — ۵۰ دقیقه

	۳		۷					
۶	۸			۲		۴		۷
		۹				۱		
					۵	۲	۴	۸
				۸				
۸	۹	۶	۳					
		۲				۶		
۵		۸		۶			۹	۴
					۴		۲	